

تقریر درس خارج فقه فرهنگ حضرت استاد آیت الله محسن اراکی دامت برکاته

جلسه	۸	تاریخ	۱۴۰۳/۰۹/۰۱	مقرر	مرتضی اسدیان لایمی
------	---	-------	------------	------	--------------------

«أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ؛ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ
الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ»

بحث ما در رهبری جامعه و هویت اجتماعی بود و مطالبی را در هفته گذشته و در جلسه پیش مطرح کردیم و گفتیم به هر حال هر جامعه ای وقتی شکل می گیرد حاکمیتی پیدا می شود که افراد این جامعه را در چهارچوب قانون به هم پیوند می زند یک شخصیت به وجود می آید شخصیت اجتماعی و به تدریج هویتی به وجود می آید که هویت اجتماعی است و حتی ممکن است با هویت فردی افراد هم تطابق نداشته باشد لذا گاهی مطابق است و گاهی نیست.

حال آنجا که مطابقت داشته باشد اگر هویت اجتماعی هویت صالحی باشد هویت فردی هم صالح باشد طبیعی است که توافق بین هویت فردی و اجتماعی وجود دارد و اگر هویت ها با هم تنافر داشته و همسان نباشد مثلاً یکی صالح و دیگری غیر صالح است در اینجا این هویت فردی ناچار می شود به پدیده نفاق روی بیاورد در جامعه مثل جامعه زندگی می کند با همان هویت اجتماعی جامعه ولی در درون راه دیگری که ضد هویت اجتماعی صالح است در پیش می گیرد.

گاهی نیز برعکس است که هویت اجتماعی فاسد است چون حاکمیت فاسد است اما فرد شخصیت فردی وی با آن هویت اجتماعی فاسد ناهمخوان است در آنجا پدیده تقیه پیش می آید لذا تقیه با نفاق متضاد و متناقض هستند نه اینکه کسی تصور کند تقیه نوعی نفاق است نه؛ در نفاق هویت جامعه صالح است اما منافق به هویت فاسد خود ادامه می دهد و هویت فاسد خود را پنهان می کند در حالیکه تقیه ضد آن است و هویت اجتماعی فاسد است و کسی که می خواهد در درون این هویت فاسد اجتماعی خود را نگه دارد می تواند تقیه کند و در واقع تقیه نوعی خودنگهداری و خودصیانتی است در برابر هویت فاسد اجتماعی.

بنابراین هویت اجتماعی و فردی می توانند ناهمسان و ناهمخوان باشند پس ما که می گوئیم هویت اجتماعی وجود دارد معنایش این نیست که هویت اجتماعی جبراً هویت فردی را با خود همراه کند و جبر اجتماعی به این معنا را ما قبول نداریم لذا این گزاره صحیح نیست که شخصیت افراد همان شخصیتی است که جامعه به آنها دیکته یا تحمیل کند.

لذا بین نظریه ما و نظریات جامعه شناسان غربی فرق وجود دارد؛ جامعه شناسانی مثل مارکس و ... اصلاً قائل به وجود شخصیت فردی نیستند ما این را قبول نداریم اینکه فرد بتواند خود را همگام با شخصیت اجتماعی بکند یا نکند این اختیارش دست فرد است اما اگر خواست خود را همسان کند هویت خود را از هویت رهبری جامعه و دستگاه حاکمیتی می

گیرد که اگر تصمیم گرفت فرد که همراه جامعه باشد و خود را همراه با هویت اجتماعی و همخوان با آن کند معنایش این است که او پذیرش نموده است که حاکمیت اجتماعی را دستگاه حاکمیت و فرمانبری جامعه را قبول کند و فرمانش را از حاکمیت حاکم بر جامعه بگیرد.

اگر این را پذیرفت بطوری که در همه رفتارهایش چه رفتارهای خصوصی یا اجتماعی و پیدا و نهانش در این صورت شخصیت او شخصیتی همخوان با شخصیت حاکمان و یا هویتی که حاکمیت می خواهد آن هویت را در جامعه پیاده کند لذا می توان گفت هویت اجتماعی افراد را حاکمیت می سازد البته افراد می توانند همراه با این هویت اجتماعی هم خودشان را همراه کنند تسلیم این هویت اجتماعی باشند و می توانند نشوند که اگر صالح بود و خود را تسلیم کردند و به تعبیر ما ولایت ولی الهی را پذیرفتند یعنی بگوید فرمانی که بر رفتار اجتماعی و ارادی من حاکم است فرمان امام و رهبر جامعه است و اصلاً امام یعنی رهبر سیاسی اینکه گمان می کنند امام در سیاست دخالت نمی کند اصلاً امامی که در سیاست دخالت نکند امام نیست امام یعنی فرمانروا و ولی الامر مانند این دعایی که می خوانیم که:

«أُولَى الْأَمْرِ الَّذِينَ فَرَضْتَ عَلَيْنَا طَاعَتَهُمْ، وَعَزَّفْنَا بِذَلِكَ مَنَزِلَتَهُمْ»

آن صاحبان فرمانی که اطاعتشان را بر ما فرض نمودی و به این سبب مقامشان را به ما شناساندی

این بالاترین مقامی است که امام دارد که خداوند متعال به وی داده است که فرمان وی در حکم فرمان خداوند متعال است و خیلی مقام بالایی است لذا است که معنی پیرو امام و ولایت بودن یعنی فرمانی که بر من حاکم است فرمان امام است و از دیگری فرمان نمی گیرم و فرمان امام نیز از خداست که از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله منقول است که فرموده اند:

«مَنْ أَطَاعَنِي فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ وَمَنْ أَطَاعَ عَلِيًّا فَقَدْ أَطَاعَنِي وَالْمَنْ عَصَى عَلِيًّا فَقَدْ عَصَانِي»^۱

در منابع اهل سنت هست و در منابع ما هم هست منتها در منابع اهل سنت تحریفی است که باید توجه کرد اما در این روایت تحریفی صورت گرفته که باید توجه داشت: «من اطاع الامیر فقد اطاعنی» این تحریف است نه هر امیری را ولو معاویه باشد و لو فسقه فجرة دعة جبار شهوت ران دامن پرست شکم پرست نه این تحریف است صحیحی این است که «من اطاع امیری» که امیری که من او را به فرماندهی منصوب کردم لذا می شود امیری؛

الامیر الذی نصبه رسول الله و رسول الله هم امیر نصبه الله سبحانه و تعالی فرمان سلسله وار به خدا منتهی می شود این می شود سلسله ولایت طولی از این سلسله ولایت طولی یک جامعه متولد می شود فردی که از این فرمان الهی اطاعت می کنند با یکدیگر یک ولایت عرضی بین آنها حاصل می شود که «المؤمنون و المؤمنات بعضهم اولیاء بعض و...» یک پرانتز باز کنم.

این مسأله امر به معروف و نهی از منکر یک ولایت امر و نهی به ما داده است که حق فرمان است و خیلی حق مهمی است اما فرمان به چی؟ فرمان به آنچه خدا فرمان داده لذا این یک ولایت عرضی است یک ولایت طولی داریم که حق فرمانی است که خدا دارد و بعد رسول و بعد امام معصوم دارد و حالا معصوم امام معصوم هم که ولی فقیه است در دوران غیبت که از آن

۱. المستدرک علی الصحیحین، ج ۳ ص ۱۳۱ رقم ۴۶۱۷، اسم المؤلف: محمد بن عبد الله أبو عبد الله الحاكم النيسابوري الوفاة: ۴۰۵ هـ، دار النشر: دار الكتب العلمية - بيروت - ۱۴۱۱ هـ - ۱۹۹۰ م، الطبعة: الأولى، تحقيق: مصطفى عبد القادر عطا

ولایت طولی به وجود می آید از این ولایت طولی یک ولایت عرضی هم در کنارش هست که به مومن حق فرمان دادند نسبت به مومن دیگر فرمان خدا را به او برسانی.

لذا تعبیر امر به معروف و نهی از منکر نکته دارد نگفته اند ارشاد ماگشت ارشاد نداریم گشت امر به معروف و نهی از منکر داریم ارشاد نداریم امر است فرمان است و به من اختیار دادند که به تو فرمان بدهم به اینکه فرمان خدا را اجرا کنی و اگر دیدم برادر دینی من از امر و فرمان خدا سرپیچی کرده این حق را دارم که به او ام رکنم این ولایت عرضی وجود دارد و این جامعه به هم پیوسته ای که هم تارش فرمان الهی است و هم پودش فرمان الهی است که یک جامعه منسجم به هم پیوسته به وجود م یآید.

بنابراین هویت اجتماعی که از این تار و پود شکل می گیرد قوامش فرمان است و فرمان در جامعه الهی از خدای متعال بر می خیزد و در جوامع غیر الهی از هوای نفس لذا دو شکل جامعه داریم جامعه ای که قوامش فرمان خداست و دیگر جامعه ای که قوامش فرمان غیر الهی است که این فرمان ریشه در جهان هستی ندارد که فرمود:

﴿حُفَاءَ لِلَّهِ غَيْرَ مُشْرِكِينَ بِهِ ۚ وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَكَأَنَّمَا خَرَّ مِنَ السَّمَاءِ فَتَخْطَفُهُ الطَّيْرُ أَوْ تَهْوِي بِهِ الرِّيحُ فِي مَكَانٍ سَحِيقٍ﴾^۱

و خاص و خالص بی هیچ شایبه شرک خدا را پرستید، و هر کس به خدا شرک آرد (در عجز و بیچارگی) بدان ماند که از آسمان درافتد و مرغان (در فضا) بدنش را به منقار (قطعه قطعه) برابند یا بادی تند او را به مکانی دور (از هر وسیله نجات) درافکند.

در روایت داریم که این شرک ها شرک در اطاعت و فرمان است که فرمود:

﴿وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ﴾^۲

و اکثر خلق به خدا ایمان نمی آورند مگر آنکه مشرک باشند (و جز خدا امور دیگر را نیز مؤثر در انتظام عالم دانند).

به همین جهت هم می گوئیم این فرمان های شرک آلود که از سوی غیر خدا بر می خیزد هویت آنها یک هویت بی ریشه بی منتهاست نه آغاز دارد و نه پایان نه مبدأ معلوم دارد و نه هدف.

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

۱. سوره حج: ۳۱.

۲. سوره یوسف: ۱۰۶.